

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم: استاد عزیز سلام علیکم (این سوال خصوصی است. لطفا در سایت منتشر نشود) پس از آشنایی با مباحث معرفت النفس و برهان صدیقین بود که احساس کردم مسیر زندگی خود را یافته‌ام و از آن به بعد راه تهذیب و مراقبه و تذکر در پیش گرفتم و سعی کردم با پرهیز از گناه و قراردادن خود در فضایی که دائما مباحث به صورت حضوری برایم تکرار شود به عالم انسان دینی ورود پیدا کنم و این اتفاق هم برایم افتاد. نمی‌توانستم به کسی بگویم که در چه عالمی قرار گرفته‌ام چون کسی نمی‌فهمید چه می‌گویم ولی خداوند شاهد است که توحید را به عینه در عالم می‌دیدم و حضور خداوند را در همه حال درک می‌کردم. گویا امامان معصوم علیهم السلام دائما در قلبم حاضر بودند و به خصوص نسبت به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) چنان محبتی در قلبم احساس می‌کردم که قلبم از فشار هیجان و نشاط می‌خواست از سینه‌ام بیرون بیافتد. نظم عجیب و دقیقی در زندگانیم حاکم شده بود. ارتباطم به یکباره با مردم دگرگون شده و هر کس با من روبرو می‌شد با محبت و عزت بسیاری با من برخورد می‌کرد که مرا به تعجب وادار می‌داشت. به خود می‌گفتم من که چیزی ندارم پس حتما کار خداست و خود را هرگز شایسته آن همه عزت و احترام نمی‌دانستم. قلبم وسعت عجیبی یافته بود و از بدی و کم لطفی و اشتباه دیگران به این زودی ها تنگ نمی‌شد. هرکس با من مرتبط می‌شد احساس آرامش می‌کرد و بارها بعضی از ایشان به من می‌گفتند که این همه متانت و آرامش تو به خاطر چیست؟ خضوع عجیبی پیدا کرده بودم. خشم و عصبانیت و . . . مثل آنکه رام من شده بودند. خدا می‌داند که مثل آنکه چیزهایی بین زمین و آسمان می‌گذشت و رفت و آمد می‌کرد که قلبم متوجه می‌شد. بخصوص در مساله رزق این خیلی برایم ملموس بود. سخن‌هایی به قلب و زبانم جاری می‌شد که منشاء آن را نمی‌دانستم ولی به شدت دیگران بواسطه شنیدن آن جذب می‌شدند و خودم گاهی فکر می‌کرد که آخر چطور چنین مسائل دشواری به یکباره برایم حل شده است. در مورد انقلاب و حضور در بستر تاریخی چنان بود که حس می‌کردم همگام با اراده‌های حق پیش می‌روم و وظیفه شناسی و جدیت خاصی بخصوص در تحصیل پیدا کرده‌ام. خانواده بسیار جذب من شده بودند و حتی کسانی که مدت‌ها ایشان را ندیده بودم سراغم را می‌گرفتند و حالم را جویا می‌شدند. نماز و مناجات و ذکر و همه چیزم حال دیگری داشت و در یک ارتباط و ذکر قلبی دائمی با خداوند روزهایم سپری می‌شد لکن گناهی بود که از مدت‌ها پیش به آن عادت کرده بودم و وقتی زمینه‌اش برای چندمین بار فراهم شد با اکراه و تنفر و احساس دوری شدید و درحالی که به شدت از آن منزجر بودم احساس تمایلی در خود نمی‌کردم که آن را مرتکب شوم آن را انجام دادم. گرچه بارها تا آن روز از آن

شرایط نجات یافته بودم ولی این بار در دام گناه گرفتار شدم. بعد از آن به یکباره احساس کردم تمام آنچه را که گفتم از دست دادم و زندگی دوباره تکراری و کسل کننده، پر از تنش و اضطراب و درگیری و غم شد. دیگر نمی‌توانستم برای دیگران صحبت کنم و آن حرفها را بزنم. تمایلی هم مثل آنوقت نداشتم که با آن شور وصف ناپذیر برای دیگران صحبت کنم. همه چیز بهم ریخت. برای مدتی انزوا پیشه کردم و خودم را از همه کس مخفی می‌کردم. عصبانی و بد خلق و حسود و بهانه جو شده بودم و روز و شبم یکنواخت شده بود و هیچ چیز نمی‌توانست مرا شاد کند و حالم را بهتر کند. برای مدت چندین ماه توبه و استغفار و ندامت پیشه کردم تا در ماه رجب سال بعد در مراسم اعتکاف دوباره دریچه‌ای به رویم باز شد و به آن عالم دوباره ورود پیدا کردم و دوباره با آرامش و اطمینان و یقین آن عالم به نحوی مواجه شدم که دوست داشتم دیگر لحظه‌ای پس از آن در این دنیا نمانم. اما بار دیگر آن ساعت غفلت و گناه اتفاق افتاد و تا چندین بار به دست آوردم و از دست دادم. این بار اما گویا از جای بسیار مرتفع و بلندی بر زمین افتاده باشم دیگر در خود توان بلند شدن و تکرار کردن این همه را ندارم. نمی‌دانم و اصلاً هم نفهمیدم چرا آن گناه را مرتکب می‌شوم که اگر دلیلش را می‌فهمیدم راهش را مسدود می‌نمودم و چاره‌ای می‌اندیشیدم. اما اینکه چرا می‌خواستم دوباره در آن عالم قرار گیرم را می‌دانستم. چیزی برایم زیباتر از این نبود که با مشاهده حضور حق با همه چیز و در همه چیز در مسیر عبودیت و عمل صالح قرار گیرم و از غم و تنهایی و اضطراب و تلاطم نجات یابم. بی‌خدا اگر همه عالم هم با من دوست باشند و به من محبت کنند در دلم احساس غم و تنهایی می‌کنم. اکنون در حسرت چیزی که از دست داده‌ام شب و روز می‌سوزم ولی می‌ترسم که دوباره شروع کنم. از دوباره زمین خوردنش می‌ترسم. نمی‌دانم چکار کنم. این بار هرچه کردم نتوانستم دوباره شروع کنم و نمی‌دانم از کجا شروع کنم. لطفاً کمک کنید. روزهای سیاهی را می‌گذرانم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی بزرگان این راه می‌فرمایند ما با چندبار توبه بالاخره شیطان را ناامید کردیم، پس نباید فکر کنید این تنها قصه‌ی شما است که می‌فرمایید سؤال و جواب را روی سایت نگذاریم چیزی هم در سؤال ندیدم که به شخص خاصی اشاره داشته باشد و موجب شناسایی او شود! اما این که می‌گویید می‌ترسید دوباره سیر دینداری خود شروع کنید زیرا از زمین خوردن دوباره‌ی آن می‌ترسید، این‌طور نیست. آری صورت آن گناه در ذهن شما هنوز هست و گاه و بیگاه خود را نشان می‌دهد و طاقت را از شما می‌گیرد ولی قدرت ماندن ندارد زیرا صورت اُنس با خدا در شما از آن قوی‌تر است و بر آن غلبه می‌کند. مشکل این است که در این وسط شیطان به میدان می‌آید تا ما را مأیوس کند که «فایده ندارد اگر دوباره شروع کنید باز آن گناه برمی‌گردد»، در حالی که این‌طور نیست زیرا اگر صورت آن گناه که در گوشه‌ی ذهن شما هست دوباره برگردد با قوت بیشتر و با سرعت بیشتر آن را در اسرع وقت رفع می‌کنید تا آن‌جایی که پس از مدتی دیگر آن صورت، قدرت عمل ندارد و از بین

می‌رود. توسل به معصومین «علیهم‌السلام» که جانشان از صورت هر گناهی پاک است کارساز است، از طرفی خود را در شرایط ارتباط با آن گناه قرار ندهید. موفق باشید